

## سیدعلی ادیب رضوی و سندی از تاریخ انتخابات پارلمانی مجلس شورای ملی در یزد

✍ محمد رضا ابویی مهریزی

انتخابات دوره‌ی هشتم مجلس شورای اسلامی طی اسفند ماه سال ۱۳۸۶ و اردیبهشت ماه سال ۱۳۸۷ ش که به ویژه در دیار دارالعباده‌ی یزد با شور و هیجان خاصی همراه بود، سازمان اسناد و کتابخانه ملی یزد را بر آن داشت تا پیرو این موضوع غوری در آرشیو خود کرده و از میان انبوه اسناد خود، سند یا اسنادی که گویای پیشینه‌ی انتخابات و فعالیت پارلمانی در این دیار کهنسال و فرزانه پرور باشد را به محضر جویندگان مشتاق تاریخ و ادب دارالعباده عرضه کند. بنابراین مدیر محترم آن سازمان جناب دکتر غلام رضا محمدی مرا که در آن تاریخ در سازمان اسناد یزد مشغول بودم، بدین امر توصیه کردند.

در این راستا اعلامیه‌ای انتخاباتی از سال ۱۳۲۶ ش مبنی بر حمایت جمعی از یزدی‌های مقیم تهران از کاندیداتوری مرحوم مغفور سید علی ادیب رضوی حقوق‌دان و روزنامه‌نگار برجسته در جریان انتخابات مجلس پانزدهم نظر مرا جلب نمود. از این رو بر آن شدم تا ضمن ارائه‌ی اصل سند، مطالبی را راجع به بیوگرافی سید علی ادیب رضوی و برخی جنبه‌های قابل تأمل سند با خوانندگان گرامی در میان گذارم.

سید علی ادیب رضوی فرزند حاج میر سید حسین رضوی در بیست و هفتم ذی‌قعدة سال ۱۳۱۹ ق در یزد به دنیا آمد. وی در شمار سادات رضوی بود و با ۳۴ پشت به حضرت امام رضا (ع) نسبت می‌رساند. او اصلاً از مردم خراسان بود و از سده دوازدهم هجری مقیم یزد شد.

میرزا ابراهیم رضوی متوفی به سال ۱۰۴۲ ق از سادات برجسته رضوی در زمره اجداد ادیب رضوی است که صاحب مکنت و ثروت سرشاری بود و در سال ۱۰۳۸ ق بخشی از املاک خود را وقف بر اولاد ذکور کرد.

سید محمد رضوی فرزند میرزا رضی ناظر، جد سوم ادیب رضوی که از رجال سرشناس خراسان بود، در ایام سلطنت نادر شاه افشار به یزد تبعید شد و در یزد دختر محمد تقی خان بافقی را که از روزگار حکومت کریم خان زند تا اوایل سلطنت فتح‌علی‌شاه قاجار حاکم یزد بود، به عقد خویش درآورد و بدینسان طایفه‌ی سادات رضوی یزد را ایجاد نمود. جد مرحوم ادیب رضوی، سید محمد باقر رضوی نقیب الاشراف از سادات و علمای محترم بود و بیش از صد سال با حرمت و اعتبار زیست. وی برای تدریس فرزندش حاج سید میر سید حسین رضوی، پدر ادیب رضوی که او نیز از رجال عالم و متدین یزد بود، در جهت شرقی مدرسه خان یزد، مقابل مُدرّسی که علی‌نقی‌خان پسر محمدتقی‌خان بافقی روی حوضخانه مدرسه بنا کرده بود، مُدرّس بزرگی احداث و مفروش کرد.

حاج میر سید حسین رضوی نسبت به تربیت فرزندان اهتمام مخصوص داشت. وی سید محمد پسر بزرگ خود را جهت فراگیری علوم دینیه رهسپار اصفهان نمود و سید علی ادیب رضوی را نیز راهی مشهد، مسقط الرأس اجدادیش نمود، و در آن سامان نزد استادان بزرگی چون مرحوم ادیب نیشابوری به فراگیری علم و دانش پرداخت و به تدریج در ادب تازی و پارسی مهارت یافت و آن چنان مفتون و شیفته سجایای استادش ادیب نیشابوری گردید که تخلص ادیب را برای سرایش شعر و سپس عنوان ادیب رضوی را جهت نام خانوادگی خویش برگزید.

لیکن به دنبال درگذشت جدش نقیب الاشراف و بروز برخی مسائل خانوادگی، پدرش میر سید حسین وی را به یزد فرا خواند. وی در حالی مشهد را به قصد یزد

ترک گفت، که اوضاع مشهد آشفته بود و کلنل محمد تقی خان پسیان فرمانده قوای نظامی خراسان و کفیل ولایت آن سامان، در تقابل با حکومت مرکزی، خراسان را مملکت مستقل و مجزا اعلام کرده بود.

ادیب رضوی در جریان درگیری پدرش با میرزا فتح‌الله خان فاطمی، رئیس معارف و اوقاف یزد در سال ۱۳۰۵ ش جهت دادخواهی به اتفاق برادرش سید محمد که مقیم اصفهان بود، راهی تهران شده و در مدرسه سپه‌سالار تهران مأوی گزید. در آن جا ضمن پی‌گیری شکایت خانوادگی از رئیس معارف و اوقاف یزد، با قائم مقام خراسانی متولی موقوفات سادات رضوی که در زمان اقامت در مشهد از پرداخت حقوق ایشان از محل سهام موقوفات سادات رضوی استنکاف می‌ورزید نیز درگیر شد.

وی برای پیش‌برد خواسته‌ی خویش، ضمن تعقیب پرونده دادگستری عریضه‌ای به دربار خطاب به رضا شاه پهلوی و نیز عریضه سرگشاده‌ای به روزنامه طوفان که متعلق به فرخی یزدی بود، نوشت. ادیب رضوی ضمن عریضه خویش به رضا شاه، اشعاری را در دادخواهی خود و خانواده‌اش از قائم‌مقام خراسانی سرود:

شهنشه گر به درویشان نظر	غبار غم کجا بر ما گذر داشت
کنون افتاده دامانش به دستم	نخواهم زین توسل دست
شها شاکي من از قائم مقامم	که از بیداد ما را در بدر داشت
حقوق باب و مام و بستگانم	بخورد و چشم مقداری دگر
سه میلیون ثروت از مال که	نمی‌پرسی که چندی از پدر
در این کشور ز اموال فقیران	فزون‌تر برد آنکو بیش‌تر داشت
برای دادخواهی گر نبودی	ادیب خسته کی عزم سفر

از قضا اقدامات مزبور کارگر افتاد و رضا شاه، قائم مقام خراسانی را جهت توضیح احضار داشت. با وساطت شریعتمدار رشتی که از علمای وقت بود، میانه ایشان صلح و صفا برقرار شد و سید محمد برادر ادیب رضوی جهت دریافت حقوق معوقه خانوادگی به خرج قائم مقام خراسانی راهی مشهد گردید.

ادیب رضوی ضمن پی گیری هدف دیگر خود در تهران که عبارت از تلاش جهت عزل رئیس معارف و اوقاف یزد بود، با وکلای مردم یزد در مجلس، آقایان سید ابوالحسن حائری زاده، دکتر هادی طاهری و سید کاظم جلیلی و نیز برخی علمای بزرگ مقیم تهران چون مرحوم سید حسن مدرس مرتبط گردید. از این رو ادیب رضوی به جمع ارادتمندان مخصوص سید حسن مدرس پیوست. سرانجام با دخالت سید حسن مدرس، میرزا فتح الله خان فاطمی از ریاست معارف و اوقاف یزد برکنار گردید. ادیب رضوی بدین مناسبت ابیات ذیل را سرود:

بتا تو را چو منی گر حبیب لازم	به غمزه نرگس عاشق فریب لازم
بگو به یاوه سرایان بزم مجلس ما	به بوستان خزان عندلیب لازم
خدا کند که خزانی شود بهارستان	کزین بهار جهان را نصیب لازم
شکست پشت معارف کنون زنصر	نعوذ بالله فتح قریب لازم نیست
بس است خامه طوفان محیط ایران	دگر تراوش طبع ادیب لازم نیست

هنگامی که ادیب رضوی به یزد بازگشت، جواز وکالت رسمی از دفتر دادگستری یزد اخذ نمود. سپس به سال ۱۳۰۹ ش جهت انجام تحصیلات قضایی در وزارت دادگستری راهی تهران شد. و در آن جا نزد اساتیدی چون میرزا علی اکبرخان داور به تلمذ پرداخت و در نتیجه به حقوق دان و وکیلی حاذق و چیره دست تبدیل گردید. وی از تاریخ ۱۳۰۷ ش که نخستین پروانه وکالت را در یزد دریافت نمود تا زمان تحریر خاطراتش در سال ۱۳۶۴ ش پیوسته و بدون انقطاع به

کار وکالت مبادرت می‌ورزید و طی این مدت پرونده‌های مهمی را به سرانجام رساند. وی در قالب خاطراتش که آن را به سال ۱۳۶۵ ش در تهران منتشر کرد، ماجراهای جالب و خواندنی از سوابق کار قضایی و وکالتش بازگو می‌کند که برای مثال مورد ذیل عیناً به قلم خودش بیان می‌شود:

«در سال ۱۳۰۸ هیئت تفتیشیه به یزد آمد و این مصادف با موقعی بود که این‌جانب تازه پروانه وکالت عدلیه گرفته و در یزد به کار مشغول بودم. من به دیدن هیئت تفتیشیه رفتم و نماینده عدلیه، عبدالحسین شهشانی را مردی دانشمند و قاضی بی‌نظری یافتم.

چندی گذشت، هیئت تفتیشیه مدیر پلیس شهربانی یزد را به جرم اخاذی تعقیب و توقیف نمود. این شخص که به نام امیررضاخان احراری خوانده میشد با زنی معروف به چغور رابطه عاشقانه داشت [به اصطلاح اهالی یزد چغور به معنی گنجشک است]. به تبعیت از مدیر پلیس، معشوقه او نیز توقیف شد. مادرش وحشت زده به من مراجعه و تصور می‌کرد از طریق دادگستری ممکن است برای خلاصی دخترش اقدامی به عمل آورد. به او فهماندم که اقدام رسمی ممکن نیست. پریشانی و گریه و زاری او در من اثر گذاشت. لذا از طریق خصوصی اقدام و نامه‌ای به مضمون ذیل به هیئت تفتیشیه نوشتم:

بعد العنوان: سکینه معروفه به چغور که از دام امیررضاخان احراری به قفس محبس انتقال یافته، مشارالیه عاشق مغرور و مشارالیه‌ها معشوق مجبور بوده - نه مزدی برده نه منت - نه دنیا داشته نه آخرت (خسرالدنیا والآخره ذلک هو الخسران المبین) اکنون که حرارت آتش احراری به آشیانه چغور سرایت کرده و به مقتضای (قد یوحذ الجار بجرم الجار) اجرای وظایف جناب عالی تعقیب و توقیف او را ایجاب نموده است، مادر چغور که از ساکنین محله این مهجور می‌باشد، گریان و پریشان به منزل من آمده و خلاصی دخترش را تمنا دارد، ناچار به استحضار می‌رساند این موجود بی‌پناه گناه ندارد (ولاتزر وازره وزر احراری)، این پرنده نزار سزاوار بند و آزار نیست. انتظار دارم او را آزاد و مادرش را دلشاد فرمایید.

اگر عنقا ز بی‌برگی بمیرد      شکار از دست گنجشکی نگیرد

این نامه ادبی و طنزآمیز در هیئت تفتیشیه مخصوصاً شهشانی چنان مؤثر واقع شد که بلافاصله دستور آزادی چغور را صادر کردند».

سید علی ادیب رضوی علاوه بر فعالیت قضایی در عرصه‌ی سیاسی و مطبوعاتی نیز داخل بود. وی دست به انتشار روزنامه‌ای موسوم به آتشفشان زد. روزنامه مزبور به فراخور عنوانش رویه‌ای انتقادی داشت و اوضاع و احوال آن روزگار از جمله وابستگی‌های دربار و حکومت پهلوی به بی‌گانگان را در قالب مقالات سرگشاده و هجوآمیز و درج کاریکاتور به تصویر می‌کشید. همین مسئله گاه برخوردهای تند حکومت و توقیف روزنامه را به دنبال داشت.

چنان که موضوع ازدواج فاطمه پهلوی با یک تبعه‌ی آمریکا به نام ونسنت هیلر ادیب رضوی را به درج مطالب و کاریکاتور در تاریخ ششم خرداد ماه سال ۱۳۲۹ ش و داشت که منجر به توقیف روزنامه آتشفشان گردید. این مطالب در تاریخ مزبور در قالب شماره ۱۰ روزنامه آتشفشان با عنوان «دختر رضا شاه هم فدای نفت شد ... یک روز فوزیه مصری ایرانی الاصل گردید، روزی هم ونسنت هیلر آمریکایی مسلمان اصیل می‌شود»، همراه با کاریکاتور فاطمه پهلوی در حالی که در کنار او دیده می‌شود، چاپ گردید. شبه عمو سام نیز در این کاریکاتور در حین اعطای جواز و سند مالکیت چاه نفت و اسناد ایرانی و مسلمان شناخته شدن هیلر به او مشاهده می‌گردد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



در بخشی از سرمقاله مزبور این چنین آمده است:

«همین چند روز قبل بود که اعلامیه دربار به امضای حکیم الملک (عضو سابق فراماسیون و دوست صمیمی سفارت انگلیس) در تمام کشور و در تمام دنیا مبنی بر تحریم القاب و مزایای سلطنتی از فاطمه پهلوی به علت ازدواج با آن پسره لات آسمان جل آمریکایی منتشر شد. بعضی از جراید و حتی خبرگزاری‌ها هم اطلاع دارند که همین جوانک یعنی آقای ونسنت هیللر یک محصل فقیر و بی‌چیز آمریکایی است. اما چند روز نگذشت که از طرف روزنامه‌های وطنی خودمان که گوی چاپلوسی و تملق را از دیگران ربوده‌اند، نوشته شد آقای هیللر پدرش فلان شخصیت آمریکایی است و صاحب کارخانه و چاه نفت و راه‌آهن می‌باشد و برای‌شان مانعی نداشت بنویسند و بگویند هیللر آمریکایی مالک الرقاب تمام چهل و هفت کشور آمریکاست.

باز چند روزی که گذشت چون دیدند افکار عمومی به خصوص در کشورهای دیگر مسلمان از این موضوع عصبانی است، دستور دادند که مقرر بدارند تا بگویند هیللر مسلمان شده، ممکن است یک لایحه‌ای هم به همین مجلس ایران ببرند و تصویب کنند که اصلاً ونسنت هیللر مسلمان الاصل بود و حتی نسبتش را به یکی از ائمه اطهار برسانند. حالا چرا

این کارها را می‌کنند، پدر نفت بسوزد که همه این تأثرهای مسخره و مضحک به خاطر اوست».

در حقیقت خاطرات ادیب رضوی علاوه بر آن که گوشه‌هایی از سوابق کار قضایی و سیاسی و مطبوعاتی او را نشان می‌دهد، بیانگر برخی جنبه‌های فکری، شخصیتی و تمایلات سیاسی و اجتماعی او نیز هست. وی در باب عدالت در کتاب خاطراتش که به شرح و تبیین موضوع عدالت و ذکر حکایاتی به عنوان مصادیق آن می‌پردازد، داستانی را منسوب به روزگار سلطنت خسرو انوشیروان ساسانی شرح می‌دهد که فاقد سندیت و مبنای تاریخی است. ظاهراً ماجرای مزبور در زمره حکایاتی است که در راستای بیان حسن سلوک و دادگری انوشیروان ساخته شده و بر سر زبان‌ها افتاده است و باید آن را از جمله حکایات در ادبیات فرهنگ عامه برشمرد که مردم یزد آن را سینه به سینه تا روزگار حیات مرحوم ادیب رضوی منتقل ساخته‌اند. حال با توجه به اهمیت فولکلوریک این حکایت آن را عیناً از قلم ادیب رضوی نقل می‌کنیم:

«در زمان سلطنت انوشیروان سه نفر از عربستان به منظور تجارت به ایران آمده و به پایتخت ایران شهر مدائن وارد شدند (عمر، ابابکر و عمرو عاص)، کالای خود را برای فروش عرضه نمودند. پسر انوشیروان که یکی از شاهزادگان با اقتدار بود کالای آن‌ها را خریداری کرد، ولی قیمت کالا را نپرداخت. صاحبان کالا چند بار به کاخ پسر انوشیروان برای مطالبه رفتند. نگهبانان و سربازان آن‌ها را رانده نمی‌گذاشتند دست‌رسی به شاهزاده پیدا کنند. اصرار و التماس، نامه و پیغام آن‌ها اثری نداشت. مدتی سرگردان و درمانده در شهر مدائن به سر بردند، بالاخره دست به دامن عدالت انوشیروان گردیده عریضه‌ای مبنی بر شکایت و بیان حال به دربار کسری نوشتند و منتظر نتیجه آن بودند. روزی در میدان جلو کاخ سلطنتی جمعیت انبوهی را مشاهده کردند که برای تماشا گرد آمده‌اند. از نزدیک دیدند وسط میدان جنازه همان پسر انوشیروان افتاده و سرش از بدن جدا شده روی سینه‌اش نوشته‌ای به چشم می‌خورد که نوشته است این سزای کسی است که عدالت را پایمال و در جامعه فساد را روا داشته به حق بازرگانان عرب تعدی نموده است و نیز کیسه‌ای از زر روی جنازه نهاده و نوشته است این بهای کالای بازرگانان عرب است.»



ادیب رضوی حکایت مزبور را واقعه‌ای عجیب از خاطرات مهم زندگی عمر، ابابکر و عمروعاص محسوب می‌کند و در ادامه حکایت دیگری را که با حکایت سابق مربوط است، می‌نویسد:

«در زمان خلافت عمر بن الخطاب هنگامی که عمروعاص از جانب خلیفه حاکم مقتدر و والی مصر بود، از طرف عمال او به زن ثروتمندی تعدی و اموال او را برده بودند. آن زن به والی شکایت برد و نتیجه‌ای عاید او نگردید. به منظور دادخواهی، شد رحال نموده به سوی مدینه مرکز خلافت رهسپار گردید و به عمر خلیفه‌ی وقت شکایت کرد. خلیفه نامه‌ای به عمروعاص نوشت و دستور داد به شکایت آن زن رسیدگی و احقاق حق او را به عمل آورد. لکن عمروعاص اعتنایی به دستور خلیفه نکرد. می‌پنداشت دیگر برای آن زن میسر نیست که با تحمل زحمت و مشقت زیاد به مدینه مسافرت نموده دست‌رسی به خلیفه پیدا کند، اما آن زن با پشتکار و همت فوق‌العاده زحمت سفر را تحمل و خود را از مصر به مدینه رسانید، نزد عمر رفت و آن چه گذشته بود بیان کرد. خلیفه شرحی به عمروعاص نوشت، در پاکت سربسته به آن زن داد و گفت هر وقت به مصر رسیدی فوراً این نامه را به عمروعاص برسان. زن شاکیه به مصر بازگشت در حالی که عمروعاص در مسجد بزرگ مصر بر منبر نشسته بود پاکت سربسته را به دست او داد. نامه را گشود و خواند پس از خواندن نامه‌ی خلیفه حالت غشوه به او دست داد، بی‌هوش از منبر به زمین افتاد. مردم گرد والی مصر جمع شدند و او را به هوش آوردند. عمروعاص با عجله دستور داد اموال آن زن را مسترد نمودند، با معذرت خواهی رضایت خاطر او را فراهم سازند. زن اموال خود را پس گرفت، ولی رضایت نداد. او را مجدداً نزد عمروعاص بردند. زن از مضمون نامه‌ی خلیفه پرسید و گفت در نامه چه نوشته بود که تو را منقلب کرد و بی‌هوش از منبر به زمین افتادی. عمروعاص از حقیقت امتناع داشت. زن گفت مادامی که مضمون نامه‌ی خلیفه و علت بی‌هوش و وحشت خود را نگوئی رضایت نخواهم داد. ناچار از بیان حقیقت گردید و گفت در نامه‌ی خلیفه نوشته است اگر فوراً اموال این زن را مسترد نکنی و رضایت او را فراهم نسازی همان رفتاری را که انوشیروان در مدائن با پسرش کرد و من و تو شاهد و ناظر آن بودیم، همان عمل را درباره‌ی تو اجرا خواهم کرد، این بود که از شدت وحشت و ترس از منبر مدهوش به زمین در افتادم. پس جریان واقعه‌ی آن روز و چه‌گونگی عدالت انوشیروان را حکایت کرد و رضایت‌نامه را از آن زن گرفته برای خلیفه فرستاد.»

نیاز به توضیح نیست که این روایات به لحاظ تاریخی تا چه اندازه سست و بی پایه هستند. اما شگفت آورتر آن که مرد فاضل و دانشمندی چون ادیب رضوی این حکایت را به سان حقایق تاریخی پنداشته و حتی آن‌ها را در عداد خاطرات مهم زندگانی عمر، ابوبکر و عمروعاص انگاشته است. نکته‌ی مهمی که از درج چنین روایاتی در خاطرات ادیب رضوی می‌توان برداشت نمود این است که با توجه به بار شعوبی این حکایات، ظاهراً وی نیز از فضای فکری و فرهنگی باستان‌گرایانه‌ی عصر پهلوی بر حذر نبوده و لابد چنین حکایاتی که دلالت بر سرمشق گرفتن خلفا و امرای اسلام از دادگری و رعیت نوازی انوشیروان دارند، بر مذاق وی شیرین و دلپذیر بوده است.

اما از سوی دیگر به اعتبار آن که وی از خاندانی روحانی و با تبار سیادت بوده است و از تربیت و پیشی مذهبی برخوردار بوده به طبع از تمایلات اسلامی و بعضاً تقابل با برخی سنن ایرانی نیز برکنار نیست. چنان که در مقدمه‌ی کتاب خود که آن را در نوروز سال ۱۳۶۴ ش نگاشته با رسم سفره هفت سین در نوروز مخالفت کرده و آن را خرافی می‌نامد و تلویحاً هفت سلام (هفت آیه قرآن که با سلام آغاز می‌شوند) را به جای آن پیشنهاد می‌کند. و در جای دیگری دریدن نامه‌ی پیامبر اکرم (ص) توسط خسرو پرویز و نفرین شدن او توسط پیامبر را عامل قتل او به دست پسرش شیرویه و سرانجام فروپاشی دولت ساسانی تلقی می‌کند.

حال که با ذکر این تفصیل تصویری از بیوگرافی و شخصیت فکری و مطبوعاتی مرحوم ادیب رضوی ترسیم گردید، نگاهی به اعلامیه‌ی حمایت جمعی از یزدی‌های مقیم تهران از ادیب رضوی جهت نامزدی ایشان برای انتخابات مجلس پانزدهم می‌اندازیم. پیش از آن یادآوری این نکته لازم است که وی در خلال کتاب خاطرات خود اشاره‌ای به این مسئله نمی‌نماید. شاید ناکامی وی در انتخابات مزبور مانع از آن شده که بدین مسئله پردازد. در هر حال متن اعلامیه‌ی مذکور به این قرار است:

«اهالی محترم یزد»

انتخابات دوره‌ی پانزدهم قانون‌گذاری فرا می‌رسد. خوش‌بختانه توجه مخصوص جناب اشرف آقای نخست وزیر محبوب ایران معطوف به آزادی انتخابات و حسن جریان آن خواهد بود. واضح است برگزیدن نمایندگان صالح و تشکیل یک پارلمان ملی وابسته به حیات اجتماعی هر ملت مترقی می‌باشد. به مقتضای احساسات آزادی‌خواهانه‌ی اهالی یزد بایستی نهایت کوشش را به عمل آوریم تا با انتخاب عناصر پاک و میهن‌پرست موجودیت اجتماعی خویش را به اثبات رسانیم. نظر به این که آقای ادیب رضوی وکیل درجه اول دادگستری مرکز از لحاظ شرافت فامیلی و پاکدامنی و حسن عمل مورد اعتماد اهالی می‌باشند، انتظار داریم همشهریان محترم با ما همفکر و هم‌آهنگ بوده با وحدت کامل در انتخاب ایشان بذل مجاهدت نمایند. از طرف یزدی‌های مقیم مرکز.»

صد و سیزده تن از یزدی‌های مقیم تهران در آن تاریخ که بهار سال ۱۳۲۶ ش بوده نام خود را به نشانه‌ی حمایت از کاندیداتوری آقای ادیب یزدی جهت احراز کرسی نمایندگی مردم یزد در مجلس شورای ملی درج کرده‌اند.

مراد از نخست وزیر محبوب، احمد قوام است که در آن ایام عهده‌دار مقام نخست وزیری ایران بود. وی از تاریخ بیست و پنجم بهمن ماه سال ۱۳۲۴ ش برای دومین بار در عهد سلطنت محمد رضا شاه پهلوی مأمور تشکیل دولت شد و از ۲۸ بهمن ماه همان سال تا ۱۹ آذر ماه سال ۱۳۲۶ ش بر کرسی منصب نخست وزیری ایران تکیه داشت. دوره‌ی چهاردهم مجلس شورای ملی مقارن ایام این دولت به سر رسید. مجلس مزبور از تاریخ ششم اسفند سال ۱۳۲۲ کار خود را آغاز کرده و در ۲۱ اسفند ۱۳۲۴ خاتمه یافت. لیکن دولت قوام بنا بر پاره‌ای مشکلات سیاسی برگزارای انتخابات مجلس پانزدهم را برای حدود پانزده ماه به تعویق انداخت. توجیه دولت قوام برای تعویق انتخابات مجلس بروز پاره‌ای نابه‌سامانی‌ها و اغتشاشات در جنوب و جنوب شرقی کشور چون غائله‌ی قشقایی‌ها در فارس بود که بالاخره با کوشش‌های دولت به پایان رسید و سرانجام دولت انتخابات را در خرداد ماه سال ۱۳۲۶ ش برگزار نمود. دوران پانزده ماهه‌ای که مملکت فاقد مجلس بود به دوره‌ی فترت میان دوره‌ی چهاردهم و پانزدهم مشهور است.

از روی داده‌های مهم این دوره تلاش‌های دیپلماتیک احمد قوام برای نجات آذربایجان از خطر تجزیه در اثر اقدامات فرقه دموکرات آذربایجان به رهبری احمد پیشه‌وری و با حمایت مستقیم دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و حضور ارتش سرخ شوروی در آذربایجان بود. احمد قوام با دیپلماسی فعال و مؤثر خود ضمن پی‌گیری شکایت ایران از دولت شوروی به شورای امنیت سازمان ملل متحد به دلیل عدم تخلیه‌ی آذربایجان علی‌رغم پایان جنگ دوم جهانی و دخالت در امور آن با سفر به اتحاد شوروی و مذاکره با استالین رهبر وقت شوروی طبق مقاوله‌نامه‌ای در ازای قول مساعد جهت اعطای امتیاز نفت شمال ایران به روس‌ها، رضایت رهبران کرملین را برای خروج ارتش سرخ از آذربایجان و قطع حمایت از فرقه دموکرات آذربایجان را کسب نمود. از این رو راه برای اعزام قوای ارتش ایران به آذربایجان و سرکوب تجزیه‌طلبان هموار گردید و بدینسان آذربایجان در سایه‌ی کوشش‌های بی‌دریغ احمد قوام از خطر تجزیه نجات یافت.

بنابراین روشن است که دریابیم چرا حامیان کاندیداتوری ادیب رضوی در انتخابات مجلس پانزدهم در اعلامیه‌ی خویش از احمد قوام به عنوان جناب اشرف آقای نخست وزیر محبوب ایران یاد کرده‌اند.

در میان رجالی که اعلامیه‌ی مزبور را امضا کرده‌اند، اسامی برخی از برجسته‌ترین مشاهیر و بزرگان یزد در آن ایام دیده می‌شود که نشان از اعتبار و جاهت والای ادیب رضوی و خانواده‌ی او در میان اهالی و بزرگان یزد دارد. البته برخی از امضاکنندگان اعلامیه‌ی مذکور، جوانانی بوده‌اند که در آن دوره مقیم تهران بوده و بعضاً به اموری چون تحصیل در دانشگاه تهران اشتغال داشته‌اند. حال برای مزید اطلاع خوانندگان گرامی تعدادی از اهم امضاکنندگان این اعلامیه به اختصار معرفی می‌شوند:

دکتر عبدالحسین شفاءالدوله: وی فرزند میرزا زین العابدین امین الاطبا بود. متأسفانه از تاریخ ولادت و وفات او اطلاعی به دست نیامد. وی در تهران اقامت داشت و در آن جا به شغل طبابت روزگار می‌گذراند. او از اطبای حاذق و بزرگ

بررسی‌های نوین تاریخی / شماره چهارم و پنجم / ۱۳۳

دارالخلافة تهران محسوب می‌گردید چنان که طبیب مدرسه سپه‌سالار و از اطبای مورد اعتماد دودمان قاجار به شمار می‌رفت. وی عمر درازی نمود و حدود هفتاد سال از زندگانی خویش را صرف طبابت کرد.

در دانش‌نامه مشاهیر یزد او را از اطبای سده سیزدهم برشمرده‌اند، لیکن نام او در میان حامیان کاندیداتوری ادیب رضوی دیده می‌شود و این نشان از آن دارد که او تا اواسط سده چهاردهم هجری هنوز در قید حیات بوده و لابد عمر طولانی داشته است. می‌توان حدس زد که با توجه به تعلقات دکتر شفاءالدوله به دودمان و دربار قاجار پیش از انقراض آن توسط رضاخان پهلوی و نیز با در نظر گرفتن موضع انتقادی ادیب رضوی نسبت به حکومت و دربار پهلوی، این مسئله در حمایت دکتر شفاءالدوله از ادیب رضوی مؤثر و کارگر افتاده است.

دکتر عباس جناب‌زاده: وی در سال ۱۳۰۴ ش متولد گردید و پس از اخذ مدرک دکترای طب عمومی از دانشگاه تهران، دکترای تخصصی خود را در رشته اورولوژی از دانشگاه پاریس دریافت نمود. او نخستین بار در ایران طرح بهداشت رایگان را پیشنهاد نمود و جمعیت طرفداران بهداشت رایگان را تأسیس کرد و عمدتاً در بیمارستان‌های نظامی اشتغال داشت. وی علاوه بر حرفه پزشکی به امور مطبوعاتی نیز علاقه‌مند بود و در سال ۱۳۳۵ ش هفته‌نامه نغمه دنیا را منتشر نمود. وی در زمان انتخابات مجلس پانزدهم و حمایت از ادیب رضوی، جوانی بیست و دو ساله بود و در دانشگاه تهران به تحصیل پزشکی اشتغال داشت.

سید محمد علی ریاضی یزدی: وی فرزند سید ابراهیم ملقب به معین السادات و نواده‌ی میرزا علی نقی وقت و ساعتی بود که در سال ۱۳۲۹ ق در یزد متولد گردید. وی پس از تحصیلات مقدماتی در یزد برای ادامه تحصیل در علوم دینی راهی اصفهان شد و سپس عازم تهران گردید و در آن جا پس از اخذ دیپلم و تحصیل علوم معقول و منقول موفق به اخذ لیسانس علوم تربیتی از دانش‌سرای عالی تهران شد. آن گاه از سوی وزارت فرهنگ به فعالیت در دانشکده پزشکی پرداخت و سرانجام در سال ۱۳۵۵ ش بازنشسته شد. وی به شعر و ادب نیز اشتغال داشت و

ملک الشعرا و خادم حرم مقدسه حضرت معصومه (س) بود. اشعاری از او بر دیوار مسجد دانشگاه تهران، داخل حرم حضرت معصومه (س) و مقابر متبرک نجف اشرف، کربلای معلی و مشهد مقدس نقش بسته است. وی همچنین صاحب دیوان اشعاری است که به سعی و اهتمام مهدی آصفی و حسین آهی به چاپ رسیده است. ریاضی یزدی فعالیت مطبوعاتی نیز داشت و با روزنامه‌های آتشفشان و انسان آزاد همکاری می‌کرد. وی در سال ۱۳۶۰ ش در تهران در گذشت و در مزار ابن بابویه شهر ری به خاک سپرده شد.

وی در زمان طرف‌داری از نامزدی ادیب رضوی در انتخابات مجلس پانزدهم مردی سی و شش ساله بود. ریاضی یزدی در جریان رسوایی ازدواج فاطمه پهلوی خواهر محمد رضا شاه با ونسنت هیلرر ایباتی سرود که ادیب رضوی آن را در شماره‌ی دهم روزنامه‌ی آتشفشان درج کرد:

دیدنی آن دختر والا گهر کشور ما      کز مسیحی پسری درس محبت  
شرف و شهرت و حیثیت درباری را      به یکی غمزه ارنست علی‌خان  
دولت عشق بنام که ز یک عشوه      نتوان صرف نظر کرد و جهانی

سید عبدالمهدی امامیان: وی حقوق‌دان و از فعالان اجتماعی و متخلص به هنر بوده است. پدر او سید محمدرضا امامیان میبیدی از علما و ادبای بزرگ یزد بود. او در سال ۱۳۰۴ ش در یزد چشم به جهان گشود و در سال ۱۳۲۸ لیسانس خود را در رشته‌ی حقوق از دانشگاه تهران دریافت نمود. آن‌گاه مشاغل قضایی متعددی چون ریاست دادگاه اردکان، ریاست شعبه‌ی ۲ دادگاه اصفهان، ریاست شعباتی از دیوان عالی کشور را تجربه نمود و پس از باز نشستگی به وکالت پرداخت. او در زمان انتخابات مجلس پانزدهم جوانی بیست و دو ساله بوده و در دانشگاه تهران به تحصیل در رشته‌ی حقوق مشغول بود. نام او در اعلامیه به صورت «مهدی امامیان» درج شده است.

سید عبدالحسین امامیان: وی فرزند دیگر سید محمدرضا و برادر سید عبدالمهدی فوق‌الذکر است. او در سال ۱۳۰۷ شمسی به دنیا آمد و همچون برادر

بررسی‌های نوین تاریخی / شماره چهارم و پنجم / ۱۳۵

به تحصیل در رشته‌ی حقوق قضایی در دانشگاه تهران اشتغال ورزید و سپس به عنوان دادرس در دادگاه اردکان به کار گماشته شد. وی مسئولیت‌های قضایی دیگری چون دادرسی دادگاه یزد، ریاست دادگاه سنجش یزد، مستشاری دادگاه‌های کرمان و فارس و وکالت دادگستری را به عهده داشته است. ایشان در سال ۱۳۵۶ ش بازنشسته شدند. عبدالحسین امامیان در زمان انتشار اعلامیه‌ی حمایت از ادیب رضوی جوانی نوزده ساله بوده است. نام وی در اعلامیه‌ی مزبور پس از نام برادر تحت عنوان «سید حسین امامیان» آمده است. حمایت برادران امامیان میبیدی که از فرزندان یکی از مشاهیر و معاریف بزرگ یزد به شمار می رفتند، می‌توانست اهمیت فراوانی برای ادیب رضوی به همراه داشته باشد.

هر چند برخی از اسامی موجود در اعلامیه برای ما ناشناخته هستند، لیکن با نگاهی گذرا به نام اشخاص شناخته شده‌ی آن روشن است که افراد حامی ادیب رضوی درین اعلامیه از اقشار و طیف‌های مختلف اجتماعی و با رده‌های متنوع سنی از جوانان دانش‌جو گرفته تا مردان فاضل سالخورده می‌باشند.

از نکات قابل توجه دیگر آن است که بسیاری از ایشان از فعالان اجتماعی، قضایی و مطبوعاتی هستند و از این حیث با ادیب رضوی از یک صنف بوده‌اند. غالب ایشان در آن هنگام یا در زمره‌ی افراد سرشناس و معتبر یزد و حتی ایران به شمار می‌رفتند و یا جوانانی بودند که بعدها در سایه‌ی تلاش‌هایی که در راه کسب علم و کمالات به خرج دادند، به اشخاصی شایسته با جایگاه اجتماعی والا و معتبر تبدیل شدند.

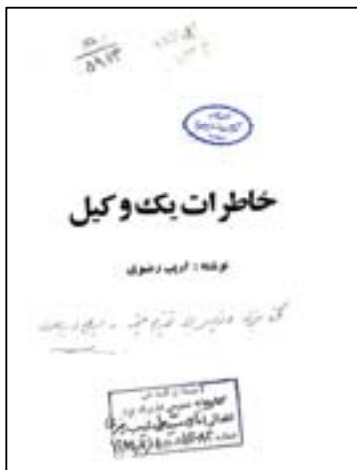
با این حساب چنین حمایت گسترده‌ای از ادیب رضوی از سوی جمعی قابل ملاحظه از یزدی‌های مقیم پایتخت که بعضاً از بزرگان یزد به شمار می‌رفتند، می‌توانست توفیق فراوانی را برای پیروزی وی در انتخابات مزبور به ارمغان آورد، لیکن سرنوشت انتخابات به گونه‌ای متفاوت با انتظار حامیان ادیب رضوی رقم خورد.

در این دوره از انتخابات مجلس قانون‌گذاری ایران، آقایان محمد هراتی، میرزا حسین نواب یزدی و سید عباس فاضلی از حوزه‌ی انتخابیه‌ی یزد به مجلس شورای ملی راه یافتند و حامیان آقای ادیب رضوی در این ولا چاره‌ای نداشتند جز آن که انگشت حسرت به دندان بگزند. اما علی‌رغم این ناکامی، ادیب رضوی به فعالیت قضایی، اجتماعی و مطبوعاتی خویش ادامه داد و انتقادهای تند او از مسائل جاری سیاسی چندین بار به توقیف روزنامه‌ی آتشفشان او انجامید. سرانجام وی پس از عمری پر بار در سال ۱۳۶۶ ش در تهران بدرود حیات گفت و چهره در نقاب خاک کشید.







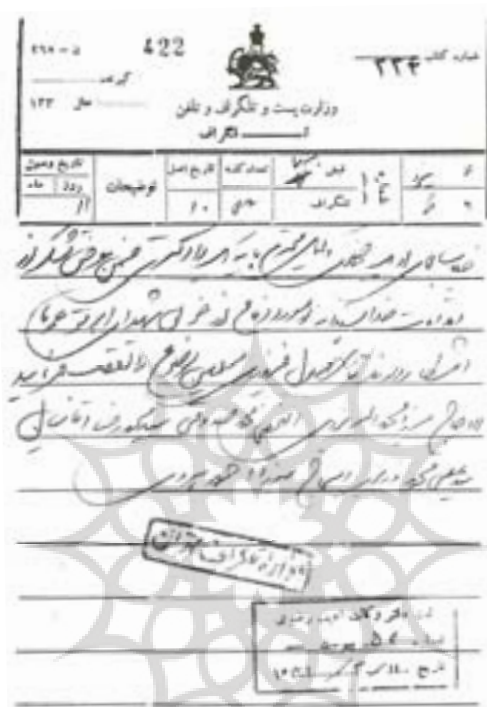


تصویر صفحه عنوان کتاب خاطرات یک و کیل نوشته ادیب رضوی که آن را در تاریخ ۱۵ مهرماه ۱۳۶۵ ش با دست خط خود به کتابخانه وزیری یزد اهدا نموده است.

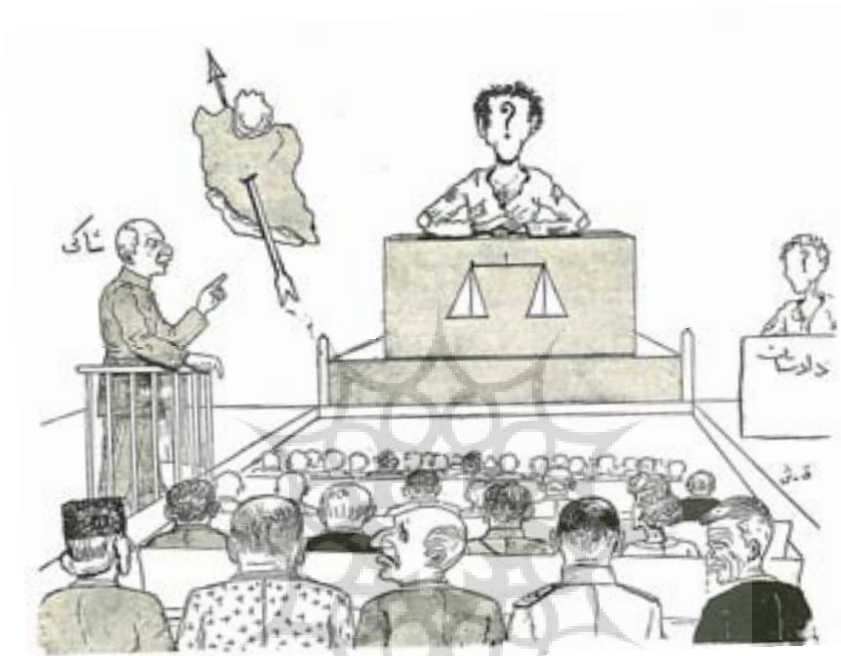


ادیب رضوی در لباس رسمی وکالت با دست خط خودش (نقل از کتاب خاطرات یک و کیل).

بررسی‌های نوین تاریخی / شماره چهارم و پنجم / ۱۳۹




تصویر تلگرافی از حاج میرزا محمد سریزدی نجفی، آیت الله محمد صدوقی، سید محمد رضا امامیان، سیدعلی محمد وزیری و حاج میرزا احمد هروی خطاب به سیدعلی ادیب رضوی مبنی بر درخواست از نام برده جهت پی گیری پرونده ی جنایت البرکوه (نقل از کتاب خاطرات یک وکیل، برای اطلاعات بیشتر تر رک به ص ۱۴۳-۱۲۹ کتاب مزبور).



تصویر کاریکاتوری از روزنامه آتشفشان ادیب رضوی، در این تصویر رضا شاه پهلوی به عنوان شاکی دیده می‌شود. یک نفر کشاورز ستم‌دیده که نماد مردم ایران است، به عنوان ریاست دادگاه و دیگری به عنوان دادستان دیده می‌شوند. در این دادگاه رضا شاه پهلوی به طرح دعوا علیه رجال دولتی دوره‌ی حکومت خود چون دکتر متین دفتری می‌پردازد (نقل از کتاب خاطرات یک وکیل).

شبهه ۱۸ آبان ماه ۱۳۲۰  
تلف شماره دوربان  
سال سوم  
شبهه هفدهم پیچوه  
بر روز سه روزانه در شب

# تعمیرات



مدرسین: **پیرزاد دیروزی**  
ارشد: **ابوبکر**  
مدرسین: **پیرزاد دیروزی**  
شماره: **۱۱۲**

## خطری که در پشت پرده ملت ایران را تهدید میکند

همه هیئتان عزیز: دولتی استعماری برای اسارت شما از راه دیگری در داخل شده است.؟

انتخابات باید شروع شود

مردم را می نخوانند چند دوره ای مجلس

از ما که از یکم اربعه اقدام کند، جدول زوده نشانی و

بر همه هیئتها و مجله که می باشد، بر ما که از یکم اربعه

و او باید سرزود از برای کار در

انتخابات

مقام تابع فشارات و اجبار است آورد و نگوید.

از هیئت که به می باید از برای دولت ملی ایران

همه هیئتها و مجله که می باشد، بر ما که از یکم اربعه

و او باید سرزود از برای کار در

انتخابات

مقام تابع فشارات و اجبار است آورد و نگوید.

از هیئت که به می باید از برای دولت ملی ایران

خطری که در پشت پرده ملت ایران را تهدید میکند

همه هیئتان عزیز: دولتی استعماری برای اسارت شما از راه دیگری در داخل شده است.؟

انتخابات باید شروع شود

مردم را می نخوانند چند دوره ای مجلس

از ما که از یکم اربعه اقدام کند، جدول زوده نشانی و

بر همه هیئتها و مجله که می باشد، بر ما که از یکم اربعه

و او باید سرزود از برای کار در

انتخابات

مقام تابع فشارات و اجبار است آورد و نگوید.

از هیئت که به می باید از برای دولت ملی ایران

کارگران چایخانه ها

دولت که نسبت به ملک ملت خود در کار نیست

باید به خود و خلق ملی جان بس پناهنده

و در آن صورت میسر می آید که از این مردم به نفعی

آنها بمانند

(نقل از کتاب یزد دیروز)

این هفته که می‌رسد همه در این کشور به استقبال پسر شاه ایران می‌روند. در این روزها که در تمام شهرها جشن می‌گیرند و در تمام خیابانها و میدانها پر از گل و شادمانی است. در این روزها که در تمام شهرها جشن می‌گیرند و در تمام خیابانها و میدانها پر از گل و شادمانی است.

**۱۱ ریش و زاری در این هفته** ...  
**چرا از اسفند هرگز پنج بهرین نورمان**  
**مابیات کارخانه در جهان و کارخانه**  
**چرا می‌نویسند**

... در این روزها که در تمام شهرها جشن می‌گیرند و در تمام خیابانها و میدانها پر از گل و شادمانی است. در این روزها که در تمام شهرها جشن می‌گیرند و در تمام خیابانها و میدانها پر از گل و شادمانی است.

**در هفته پیش چه گذشت**

... در این روزها که در تمام شهرها جشن می‌گیرند و در تمام خیابانها و میدانها پر از گل و شادمانی است. در این روزها که در تمام شهرها جشن می‌گیرند و در تمام خیابانها و میدانها پر از گل و شادمانی است.

**کار دو لب شیرین در مورد**

... در این روزها که در تمام شهرها جشن می‌گیرند و در تمام خیابانها و میدانها پر از گل و شادمانی است. در این روزها که در تمام شهرها جشن می‌گیرند و در تمام خیابانها و میدانها پر از گل و شادمانی است.

(نقل از کتاب یزد دیروز)



(نقل از کتاب یزد دیروز)





(نقل از کتاب یزد دیروز)



### کتاب‌نامه

آوری، پیترو، تاریخ معاصر ایران، ج ۲، ترجمه محمد رفیعی مهر آبادی، تهران، مؤسسه مطبوعاتی عطایی، ۱۳۶۸.

ادیب رضوی، خاطرات یک وکیل، تهران، ادیب رضوی، ۱۳۶۵.

ریاضی یزدی، سید محمد علی، دیوان ریاضی یزدی، به اهتمام مهدی آصفی و حسین آهی، تهران، انتشارات جمهوری اسلامی، ۱۳۷۱.

ضرغام بروجنی، جمشید، دولت‌های عصر مشروطیت، تهران، اداره کل قوانین مجلس شورای ملی، ۱۳۵۰.

قهرمانی، فرهنگ، اسامی نمایندگان مجلس شورای ملی از آغاز مشروطه تا دوره ۲۴ قانون‌گذاری، تهران، دفتر انتخابات وزارت کشور، ۱۳۶۸.

گلشن، جلال، خاطرات دکتر گلشن، به اهتمام دکتر میرزا محمد کاظمینی، یزد، بنیاد فرهنگی پژوهشی ریحانه الرسول، ۱۳۸۴.

جمعی از پژوهشگران، دانش‌نامه مشاهیر یزد، به اهتمام دکتر میرزا محمد کاظمینی، یزد، بنیاد فرهنگی پژوهشی ریحانه الرسول، ۱۳۸۲.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی